

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاه على سيدنا محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين.

در بحث‌های سال‌های گذشته مباحث بنیادین و اساسی مطرح شده است و بسیاری از مباحثی را که در حال حاضر بحث می‌شود مبتنی بر آن مسائل است. در آغاز مباحث ابتدا تعاریف و اثره‌های اساسی مباحث را مطرح کردیم که خود مبحث تعاریف مبحث بسیار مهمی بود، مثلاً سیاست یعنی چه؟ فقه سیاسی یعنی چه؟ تعریف ما هم تنها مبتنی بر مفاهیم فقهی نبود، بلکه هم مفهوم فقهی سیاست را بحث کرده و هم مفهوم عرفی و علمی متعارف را مطرح کردیم. پس از آن بحث به جهان‌بینی سیاسی رسیدیم و بیان کردیم که هر نظام سیاسی -چه نظام دینی و چه غیر دینی- قطعاً مبتنی بر یک جهان‌بینی است پس نظام سیاسی نمی‌تواند بدون جهان‌بینی باشد. در گام بعد این جهان‌بینی را که زیر بنای نظام سیاسی است به تفصیل بحث کردیم. این مباحث در جلد اول فقه نظام سیاسی موجود است؛ در آنجا ما بیان کردیم که قوام سیاست به امر و نهی است؛ سیاست به معنای نظم‌بخشی به جامعه به وسیله عوامل الزامی است. این موارد اساس بحث سیاست است فلذا بیان شد که وقتی پیامبران می‌فرمایند که ما برای مردم آمده‌ایم و برای مردم «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُون» هستیم، یعنی من برای فرمانروایی سیاسی آمده‌ام. اطیعونی یعنی مرا اطاعت کنید. حتی نفروود "و اطعیوه"، یعنی پیامبران نیامدند که بگویند مردم از خدا اطاعت کنید و ما با شما کاری نداریم و فقط پیامبر و مبلغ هستیم و کاری غیر از تبلیغ نداریم.

حتی بیان شد که درست است که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» یا «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين» این درست اما بلاغ چه چیزی؟ بلاغ برای اطعونی است. انبیا در روش اجرا از روش برهان و اقناع استفاده می‌کنند، اما خود رسالت آنها رسالت فرمانروایی و برپایی حکومت است.

در جلد دوم مباحث فقه سیاسی شروع به مقدمات بحث فقه نظام سیاسی شده است؛ مثلاً تبیین شده که تاریخچه تشکیل دولت در جامعه بشری چه زمانی بوده است. البته این بحث را از دیدگاه منابع دینی اسلام بررسی کردیم. بیان کردیم که از دیدگاه منابع دینی تشکیل جامعه بشری همراه با شکل‌گیری دولت بوده است؛ از روزی که در

کره زمین جافعه‌ای به نام جافعه بشر شکل گرفته است، فرمانروایی سیاسی هم شکل گرفته است. این نظریه اصلی اسلامی است: هر جا دو نفر روی کره زمین باشند حتماً یکی از آنها باید امام باشد، یعنی حتی اگر دو نفر هم باشند باید حکومت داشته و یکی آمر و دیگری مأمور باشد. لذا در این باره روایات زیادی هم در منابع سنی و هم در منابع شیعه وجود دارد. برای مثال در صحیح مسلم این روایت آمده است: «**الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان**» اگر دو نفر هم باشند باید یکی از آنها امام قریشی باشد.

به هر حال در آن جلد به شکل مفصل تاریخچه تشکیل حکومت را بحث کردیم و بیان شد بر طبق منابع دینی اسلام دو دوره از تشکیل حکومت‌ها در جافعه بشر وجود داشته است. در ادامه به نظریه نصب در مسئله حاکمیت پرداختیم و بیان کردیم: در حاکمیت باید یک حاکم بالذات داشته باشیم، آن حاکم بالذات کسی است که به صورت ذاتی حق حاکمیت داشته باشد که طبق نظریه اسلامی حاکمیت بالذات خداوند است و اگر کسی معتقد باشد که حاکمیت بالذات برای مردم است اینجا یک تناقض و یک دور عجیب و غریبی به وجود می‌آید که از لحاظ منطقی قابل قبول نیست؛ اگر کسی چنین چیزی را قائل شود یک دور باطلی را طی کرده است. البته مفصل بحث شده است که این موضوع معذور عقلی دارد؛ حاکمیت مخصوص ذات اقدس متعال است.

همچنین بیان شد که در اکثر مواردی که در قرآن کریم مفهوم "شرک" آمده، شرک به معنی اطاعت است؛ شرکا شما یعنی آنهایی که در کار خود شریک کرده‌اید، یعنی فرمان آنها را در مقابل فرمان الهی واجب الطاعة دانستید؛ «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» همان کسانی هستند که؛ «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» شما آنها را در کنار خدا به عنوان حاکم پذیرفتید و خداوند اذن به حاکمیت آنها نداده بود.

به دلیل اینکه از اول قرآن کریم تا به آخر در اکثر آیاتی که مسئله شرک و توحید مطرح شده است نظر به این دارد. فلذا در روایت آمده است که بنی‌امیه اجازه ندادند که مردم با مفهوم شرک آشنا شوند؛ «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ، لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» به دلیل اینکه اگر می‌خواستند شرک را توضیح دهند مسئله شرک در اطاعت به خوبی تبیین می‌شد.

در هر صورت این مسئله که حاکمیت بالذات در اختیار چه کسی است مسئله‌ای بنیادین است. به مناسبت در جلد اول و دوم بحث شده است که در حقیقت ایمان به خداوند

متعال با ایمان به حاکم بالذات بودن خداوند متعال ملازمت دارد و این یک بحث بسیار بنیادین و مهمی است که نه تنها در مباحث نظام سیاسی اثرگذار است بلکه در همه مباحث فقه اجتماعی و فقه کلان نیز این پایه و این بنیان اثر خود را خواهد گذاشت.

بنابراین وقتی خداوند حاکم بالذات است اگر می‌خواهد این حاکمیت اعمال شود، نمی‌تواند بدون نصب یک نفر حاکم این هدف را جلو ببرد. یا مانند حکومت‌های عرفی که اگر بیان کردیم که مثلاً یک حکومت مرکزی در آمریکا وجود دارد، این حکومت اگر بخواهد حاکمیت داشته باشد باید حُکام و آن کسانی که در استان‌ها حاکمیت دارند مجاز به حکومت از جانب آن حاکمیت مرکزی باشند و إلا حاکمیت حکومت مرکزی نمی‌شود و تبدیل به چند حکومت خواهد شد. لذا خداوند که حاکمیت بالذات متعلق به اوست در جافعه بشری باید یک تفر از سوی او مجاز به نصب برای حاکمیت باشد.

در ادامه نظریه نصب به وسیله انبیا و بعد نصب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مفصل بحث شد. ادله نصب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام را هم در قرآن کریم، هم در روایات -در منابع شیعه و سنی- را بحث کرده و به نصب به وسیله فقیه رسیده و به شکل مفصل ادله نصب فقیه را برای ولایت بحث شد. این موضوع را هم از منابع شیعه و هم منابع اهل سنت بررسی کردیم، حتی مسئله نصب فقه را در منابع اهل سنت هم اثبات و استدلال کردیم.

در بحث حاضر، بحث در رابطه با کلام فقها است؛ یعنی ولایت فقه در کلام آنها چگونه است. قبل از این بحث به نظریه فقهای اهل سنت را هم بحث کرده و به این نتیجه رسیدیم که مذاهب اهل سنت هم قائل به ولایت فقیه هستند و آنها هم بیان می‌کنند که ما اگر بخواهیم "ولی" را انتخاب کنیم باید عالم و عادل باشد. اما یک بحث دیگری دارند و می‌گویند اگر یک حکومتی آمد و به اسم اسلام برپا شد -البته اغلب آنها می‌گویند- باید آن حکومت را قبول کرده و نباید علیه آن شورید. اما همان‌ها هم می‌گویند که اگر خود ما بخواهیم حاکمیتی را اعمال کنیم باید یک فقیه عادل بر سر کار باشد.

در ادامه به بحث از علمای شیعه رسیدیم؛ بحث از مرحوم کلینی و صدوق رحمه الله علیهما شروع شد (و بعد از بررسی کلام بقیه بزرگان) به نظر حضرت امام خمینی رحمه الله علیه در این باب رسید. ما این تاریخ فقهی را به چهار بخش تقسیم کردیم که در

مباحث قبل تبیین شده است. حال بحث این قسمت در مورد فقیه 26 است که در این رابطه به فرمایشات حضرت امام خمینی رحمه الله علیه می‌پردازیم.

امام خمینی رحمه الله علیه مبحث ولایت فقیه در یک شرایطی را آغاز کردند که واقعاً هیچ نشانه و علامتی در مسیر اجرای آن وجود نداشت؛ ایشان در اوج اقتدار نظام شاهنشاهی بحث ولایت فقیه را مطرح کرد و حتی خود حضرت امام هم در شرف این بود که از اینکه این نهضت به نتیجه برسد قطع امید کند. لذا نظریه ولایت فقیه را که ایشان مطرح کرده است ربطی به حاکمیت خود او به عنوان فقیه نداشته و تنها یک بحث فقهی صرف است.

نظریه امام در این بحث را به چند بند تقسیم کرده و بندبند به آنها خواهیم پرداخت. یعنی اصولی را که امام آنها را پایه‌ریزی کرده و بر مبنای آن اصول به نظریه ولایت فقیه پرداخته است را یکی یکی توضیح خواهیم داد.

اصل اول این است که اسلام و همه شرایع و ادیان الهی برای برپایی حکومت به وجود آمده‌اند و در حقیقت کار اصلی ادیان و معنای شریعت همین است. به نظر ما هم با توجه به آیه کریمه که می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» تا جایی که می‌فرماید: «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ...» شریعت و شرایع الهی همه بر پایه همین بوده‌اند و انبیا هم مأمورینی از سوی خداوند متعال برای اقامه این حکومت بوده‌اند. در حقیقت کار خداوند حکمرانی در جهان است و قرآن کریم خداوند را به این شکل تعریف می‌کند: «مَلِكِ النَّاسِ»، «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ...» منتها این فلک، ملک قدوس، منزّه و پاک است، ملک کامل و عادل است. کار خدا فلکیّت است و باید ملکیت خود را در جاعه بشر اعمال کند و برای همین انبیا را فرستاده است تا این ملک، سلطنت و حکومت الهی اعمال شود. این اصل اولی است که حضرت امام رحمه الله علیه در تبیین این نظریه بر روی آن تاکید دارند. ایشان در رساله ولایت فقیه می‌فرمایند: «در حقیقت مهم‌ترین وظیفه انبیا علیهم السلام برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است». یعنی این حرف غلط است که کسی بگوید انبیا تنها برای تبلیغ احکام الهی

آمده‌اند، خیر زیرا تبلیغ هم مقدمه اجرای احکام و پیاده کردن آنها بوده است. باید این احکام را تبلیغ و تفهیم می‌کردند تا بتوانند آنها را اجرا کنند. ایشان می‌فرماید: «مهم‌ترین وظیفه انبیا چنین است که البته –یعنی این اجرای قوانین و احکام و برقراری یک نظام عادلانه- با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد، چنانچه که این معنا از آیه شریفه به وضوح پیداست؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» در حقیقت ما انبیا را برای همین فرستادیم؛ برای اینکه مردم قیام به قسط کنند.»

ما نیز در مباحث خود این موضوع را توضیح داده‌ایم که مکلف همه تکالیف اجتماعی مجموعه مردم و حاکمیت هستند و وقتی بیان می‌شود مردم؛ منظور با حاکمیت است. در عبارت «لیقوم الناس» ناس تنها مردم محکوم نیستند بلکه مجموعه حاکم و محکوم مردم خواهند بود و آنها قیام به قسط می‌کنند و همه تکالیف الهی اجتماعی به همین شکل است. این را در مباحث خود تبیین کرده و بر روی آن تأکید داریم که فرق بین فقه کلان با فقه فرد همین است؛ فقه کلان یعنی فقهی که مکلف به این فقه و حکم مردم هستند. [همچنین در مطالب قبل] مشاهده شد که مرحوم آقای بروجردی رحمه الله علیه معتقد بود که اکثر فقه ما فقه اجتماعی است، قسمت اعظم فقه ما فقه کلان و فقه اجتماعی است، فقه فردی بخش کمی از فقه عام اسلام را تشکیل می‌دهد.

امام رحمه الله علیه در ادامه می‌فرماید: «هدف بعثت‌ها به‌طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده و قد آدمیت راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان‌پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواه پیروان او پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. کار نبی اقامه حکومت اسلامی و اقامه حکومت دینی و اقامه عدل اجتماعی است.» ایشان این مطلب را در کتاب ولایت فقیه صفحه 73 نوشته شده است. پس خلاصه اصل اول این بود که هدف و کار انبیا اقامه حکومت بوده است.

در اصل دوم هم که تا حدودی تکمیل بند اول است، می‌فرماید به حکم عقل و ضرورت ادیان و وظیفه انبیا و رسل الهی و به ویژه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه

هدی علیهم السلام تنها تبلیغ دین نبوده بلکه تبلیغ دین مقدمه و وسیله‌ای برای اجرا و برقراری حکومت عدل در جامعه بشر بوده است. امام می‌فرماید: «به حکم عقل و ادیان هدف بعثت و کار انبیا تنها مسئله‌گویی و بیان احکام نیست.» و در ادامه آن می‌فرماید: «در حقیقت مهم‌ترین وظیفه انبیا برقراری نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است.» خلاصه اصل دوم این است که اگر تبلیغ، وظیفه انبیا بوده این کار در حقیقت مقدمه برقراری حکومت بوده است زیرا وظیفه آنها تنها مسئله‌گویی نبوده و حتی مسئله‌گویی مقدمه عمل به این مسئله یعنی همان اجرا و برقراری حکومت عادلانه دینی و الهی است.

اصل سوم؛ اساساً اسلام به معنای نظام حکومتی است. ما در اسلام دو چیز نداریم که یک چیز سیاست و یک چیز دیگر دینانت باشد، خیر؛ همانی که دین است - یعنی همین دین با همه نماز و روزه و حج و اعتکاف و غیره - جزء نظام حکومتی است. نظام حکومتی عبارت از خود اسلام است. خلاصه حرف امام در این قسمت این است که اسلام نظام حکومتی است و اسلام همان حکومت است و قوانین اسلامی و احکام اسلامی و حتی عبادات و تعالیمش همگی قوانین و تعلیمات این نظام سیاسی است. عبارت ایشان در کتاب البیع این است: «بل یمكن أن یقال: الاسلام هو الحكومة بشؤونها، والاحکام قوانین الاسلام، وهی شأن من شؤونها» احکام الهی هم قوانین این نظام سیاسی است. حال این یک نظام سیاسی ویژه‌ای است که از جمله قوانین آن این است که مردم باید خدا را پرستند و عبادت کنند و غیره. زیرا این موارد از قوانین دین و حکومتی است که از جمله قوانین آن حکومت این است که مردم باید نماز بخوانند و روزه بگیرند. البته از جمله قوانین آن هم همان قوانین عدل و اجرای حدود و افعال اینها هم باشد. خلاصه؛ «الاسلام هو الحكومة بشؤونها، والاحکام قوانین الاسلام، وهی شأن من شؤونها، بل الاحکام مطلوبات بالعرض، وأمر آلیه لاجرائها وبسط العدالة». در حقیقت همه احکام دینی مقدمه اجرای عدل و مقدمه اقامه حکومت عدل و امور عالیه است و در یک کلام مقدمه همه فرائض است.

این حرف بسیار دقیقی است؛ بنده کلام فقهای زیادی را دیده‌ام اما این دقت و تیزبینی و نکته‌سنجی‌ای که در کلام امام رحمه الله علیه است یک حالتی شبیه به الهام الهی است و ایشان با این نگاه تبیین می‌کنند. این نگاه، نگاه درستی است زیرا اگر به منابع دینی،

ادعیه و همه آیات کریمه قرآن دقت شود، مشاهده می‌شود که همین حرف امام بر آنها منطبق است. این نظری هم که گاهی بعضی از فقها به آن مبتلا شدند که یک مقداری از مسائل سیاسی اجتناب می‌کنند [اشتباه است]؛ پس فبین است که هر فقیهی از مسائل سیاسی اجتناب کند به واقع دین اسلام را درست متوجه نشده است گرچه فقیه هم باشد زیرا در نگاه به منابع دینی ضعف دارد. نگاه امام نگاه بسیار دقیقی است و اگر کسی دقت کند متوجه می‌شود که این نگاه کاملاً با احکام دینی اسلام هم سازگار است.

امام در آخر می‌فرماید: «بل الاحکام مطلوبات بالعرض، وأفور آلیه لاجرائها وبسط العداله». این مطلب را در کتاب البیع جلد 2 صفحه 427

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.